



## مکتب قرامطه

### وروش آن گروه در پیکار با دشمن

(۸)

۵ - ابو منصور عبدالقاهر بن طاهر البغدادی (متوفی سال ۴۲۹ هـ) در کتاب خود موسوم به: «الفرق بین الفروق و بیان الفرقه الناجیه منهم» در ذکر علل پیدایش و هدف احزاب باطنیه میگوید: «آنهائی که پایه و شالودهٔ مسلک و مرام فرقهٔ باطنیه را بنیاد نهادند گروهی از فرزندان زرتشتی بوده‌اند، آنان کسانی بودند که بکیش و آیین پدران و نیاکان خویش دلبستگی داشته‌اند، اما از بیم شمشیر مسلمانان نمیتوانستند این دلبستگی و عقیدهٔ خویش را آشکارا کنند. اما گروهی از ایشان که دلیر و بی‌بالک بودند مسلکی را بر پایه و شالودهٔ آیین و کیش زرتشت بنیاد نهادند و در پنهانی بر دیگر ادیان برتری داده و برگزیدند، و برای پیشرفت کار خویش آیات قرآنی و احادیث نبوی را مطابق اصول و عقاید خویش تأویل و تفسیر میکردند، بدین تفصیل: فلسفهٔ کیش زرتشت بر دو اصل استوار است (نور) و (ظلمت). نور مبدأ و فاعل خیرات و ظلمت فاعل شرور است، و اجسام از ترکیب نور و ظلمت پیدا شده و هر یک ازین دو اصل دارای چهار طبیعت میباشد: حرارت، برودت، رطوبت، بی‌بوست، و اصل اول که نور میباشد قدیم و فاعل و مبدع خیرات میباشد و اصل دوم یعنی ظلمت قدیم نیست بلکه حادث و آن اهرمن است که مبدع و فاعل شرور میباشد. و اما رهبران باطنیه از آن گروه که گفته شد، همین فلسفهٔ کیش زرتشت را در کتب و انتشارات خود با عباراتی دیگر

✽ آقای سید محمد کاظم امام از محققان نامور معاصر.

اما عیناً دو باره ترویج میکردند باین معنی که گفته‌اند خداوند نفس را آفرید پس خداوند مبدء نخستین و نفس مبدء دومین میباشد و این دو صانع و آفریدگار جهان میباشند که آنها را در نگارشهای خویش ( اول ) و ( ثانی ) می‌نامند و گاهی این دو را ( عقل ) و ( نفس ) می‌نامند و این فلسفه چنانکه ملاحظه میشود عین فلسفه زرتشتی است با این فرق که در فلسفه زرتشت صانع اول را ( یزدان ) و صانع دوم را ( اهرمن ) نامیده‌اند ولی با طنبه این دورا ( اول ) و ( دوم ) می‌خوانند و این فلسفه حقیقتی است که باطنیان آنرا در دل‌های خویش پنهان میدارند و نمیتوانند آنرا آشکار کنند . اما آنها اصول و شالوده‌ای را بنیاد نهادند که خود بخود باین نتیجه یعنی کیش زرتشتی منتهی میگردد . چنانکه آنها نمیتوانستند علناً آتش را تقدیس نموده گرامی بدارند آمدند حیلۀ بکار بردند باین معنی که بمسلمانان گفتند سزاوار است که در همه مساجد مجمره‌هایی پراز آتش بگذارند که پیوسته در آنها عود و مسواد خوشبوی سوخته شود . خاندان برمکیان ، هارون الرشید را تشویق کردند که دستور دهد در داخل خانه کعبه مجمری پراز آتش گذاشته شود و در آن پیوسته بخسور کنند ، اما هارون دریافت که برمکیان می‌خواهند با این حیلۀ یکی از سنن کهن سال پارسى را که احترام بآتش و تقدیس نور باشد - که مظهر روشنی و خیر و دانش است - دوباره زنده کنند و خانه کعبه را تبدیل بآتشکده بنمایند و این خود یکی از عللی بود که هارون الرشید برخاندان برمک خشم گرفت و ایشان را برانداخت و نابود ساخت . مؤید این معنی آنکه ، جوانی در سال ۳۱۹ هـ در شهر احساء بحرین پس از ابوطاهر سلیمان بن حسن القرمطی قیام کرد و او را ابن ابی زمر یا الطامی می‌نامیدند . از جمله مقرراتی که قرار داده بود و آنرا شدیداً اجرا میکرد یکی این بود که هر کس آتشی را خاموش کند دست او را ببرند و هر کس با نفخ و باد دهن آتش را خاموش کند زبانش را ببرند . باز مؤید اینکه باطنیان می‌خواستند دوباره کیش و آیین زرتشتی را زنده کنند این است که هر جا زرتشتی بود دوست و طرفدارشان و در سرزمینهای خود چشم براه قیام و جنبش آنان بود ، آنان چنین می‌پنداشتند که دوباره دولت بایشان باز میگردد ، و شاهنشاهی زرتشتی تشکیل میدهند . برخی ازین گروه باستناد روایت زردشت ، بازگشت دین و دولت را پارسیان قطعی میدانستند . روایت این است که زرتشت بگشتاسب گفت : دولت از پارسیان بدست روم و یونان خواهد افتاد و سپس باردیگر دولت بدست پارسیان خواهد رسید و باز باری دیگر دولت از دست پارسیان بدست عرب میرسد و آنگاه دوباره از تازیان پارسیان باز خواهد گشت . جاماسب حکیم ستاره شناس نیز این مطلب و گفته‌تار زرتشت را از روی قواعد نجومی و اوضاع ستاره شناسی تأیید کرده بود . باطنیان باستناد حکم زرتشت و جاماسب میگفتند قسمت‌های اولی از این پیش‌گویی به تحقیق پیوسته زیرا دولت از پارسیان در عهد اسکندر بدست روم و یونان رسید و باردیگر دولت از دست

پارسیان بیرون آمد و بدست عرب رسید و اینک وقت آن رسیده که دولت به پارسیان بازگردد. سالها و اوقات و ایامی را که جاماسب از روی تثلث و تریع کواکب و بروج و قرانهای نجومی برای این نقل و انتقالات تعیین کرده بود در دست با ظهور قرامطه و قیام ابوطاهر سلیمان بن الحسن بن بهرام الجنابی مطابقت داشته و همه مردم پارس و زرتشتیان و پیروان قرمطی بدین امید شبها را بروز می آوردند<sup>۱</sup> که بزودی آرزوی دیرینه ایشان بتحقیق پیوسته دست تازیان از ایران کوتاه گردیده و پرچم شاهنشاهی کشور پارس بار دیگر برافراشته شده و آبادانی و عزت و جلال و هیمنه و شکوه و فرهنگ و مدنیت و ادبیات و شعائر و سنن باستانی مردم پارس دوباره بایشان بازگردد. هر ایرانی آزاده در آن هنگام چنین شوری دسر و چنین آرزویی در دل داشت، دلهای آزادگان ایرانی از شنیدن این سخنان طپیدن میگرفت. و هم در این کتاب در جای دیگر گوید:

«بیشتر متکلمین بر این رفته اند که هدف باطنیان از دعوت مردم بمرام و مسلک خویش این بوده که مردم را دوباره بدین و آیین زرتشت بازگردانند و برای رسیدن باین هدف آیات قرآنی و احادیث را بطور خاصی تأویل و تفسیر میکردند. میگویند چه دلیلی بالاتر از این که بنیادگذار مسلک باطنیان، میمون بن دیصان، مردی زرتشتی بود از اسرای اهواز (کسانی را که اعراب در مهاجمات خود بر شهرهای ایران دستگیر میکردند)، و پس از میمون بن دیصان، پسرش عبدالله مردم را بمسلک و مرام پدر دعوت میکرد و یکی از دعوات ایشان موسوم به بزودی در کتاب خود موسوم به «المحصول» میگوید: مبدع اول نفس را آفرید، آنگاه اول و ثانی با هم جمیع موجودات را آفریدند و این عین چیزی است که در فلسفه آیین زرتشت گفته اند: «بزدان واهرمن هر دو آفریدگار جهان میباشند»<sup>۲</sup>.

۶- جمال الدین ابی الفرج عبدالرحمن ابن الجوزی البغدادی متوفی بسال ۵۹۷ هـ در کتاب: «تلبیس ابلیس» عین مطالب کتاب (الفرق بین الفرق) را با بسط و تفصیل بیشتری یاد کرده است.<sup>۳</sup>

۷- عضدالدین عبدالرحمن بن احمد آلایچی القاضی در کتاب شرح المواقف نیز در عجل پیدایش و هدف قرامطه چنین نوشته است:

«واصل دعوتهم علی ابطال الشرایع، لان الفباریه، وهم طائفة من المجوس راموا عند شوکت الاسلام تأویل الشرایع علی وجوه تعود الی قواعد اسلافهم.

و ذلك أنهم اجتمعوا فنذاکروا ما کان علیه اسلافهم من الملك وقالوا لاسبیل لنا الی دفع العرب بالسيف لقلبتهم واستیلائهم علی الملك لکننا نحتال بتأویل شرایعهم الی ما يعود الی قواعد ناوستدرج به الضعفاء منهم فان ذلك یوجب اختلافهم واضطراب کلماتهم وراسهم فی ذلك حمدان قرمط و قیل عبدالله بن میمون القداح ولهم فی الدعوة واستدراج الطغام مراتب:

الذوق و هو تفرس حال المدعو هل هو قابل للدعوة ام لا؟ ولذلك منعوا القاء البذر فی

السبخته ای دعوت من ليس قابلا لها ومنعوا التكلم في بيت فيه سراج ای في موضع فيه فقيه او متكلم. ثم التأسيس باستمالة كل احد من المدعوين بما يميل اليه بهواه وطبعه من زهد و خلاعة فان كان يميل الى الزهد زينته في عينه وقبح نقيضه وان كان يميل الى الخلاعة زينتها وقبح نقيضها حتى يحصل له الانس به (ثم التشكيك في اركان الشريعة بمقطعات السور) بآن يقول مامعنى الحروف المقطعة في اوائل السور (وقضاء صوم الحوائض دون قضاء صلاتها) ای لم يجب احد هما دون الاخر؟ (و وجوب الغسل من المنى دون البول، وعدد الركعات) ای لم كان بعضها اربعا و بعضها ثلاثا وبعضها ثنتين؟ الى غير ذلك من الامور التعبدية و انما يشككون في هذه الاشياء و يطوون الجواب عنها (ليتعلق قلبهم بمراجعتهم فيها ثم الرابطة) وهو امران الاول (اخذ الميثاق منه) بآن يقولوا قد جرت سنة الله ياخذ الموثيق والعهود ويستدلوا على ذلك بقوله تعالى واذ اخذنا من النبيين ميثاقهم ثم ياخذوا من كل ميثاقه (بحسب اعتقاده ان لا يفشى لهم سرا و الثاني احواله على الامام في حل ما اشكل عليه من الامور التي القاها اليه فانه العالم بها ولا يقدر عليها احد حتى يترقى من درجته وينتهي الى الامام) (ثم التدليس و هو دعوى موافقه اكابر الدين والدنيا اهم (حتى يزاد ميله) الى ما دعاه اليه) (ثم التأسيس وهو تمهيد مقدمات يعيله ويسلمها المدعو) وتكون سائقه له التي ما يدعوه اليه من الباطل (ثم الخلع و هو الطمانينة الى اسقاطه الاعمال البدنيه ثم السلخ عن الاعتقادات) الدينيه (وحيث ان اي وحين ان آل حال المدعو الى ذلك (ياخذون في) الاباحه والحث على (استعمال اللذات و تاويل الشرائع) كقولهم الوضوء عبارة عن موالة الامام، والتيمم هو الاخذ من المأذون عند غيبة الامام الذي هو الحجية و الصلاة عبارة عن الناطق الذي هو الرسول بدليل قوله تعالى ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنكر والاحتلام عبارة عن كذا وكذا...»

۱- نقل و ترجمه باختصار از كتاب: «الفرق بين الفرق» ص ۱۷۴-۱۷۳.

۲- الفرق بين الفرق - بغدادی ص ۱۷۷-۱۷۶.

۳- كتاب: (نقد العالم والعلماء) معروف به (تلبیس ابلیس)، ابن جوزی بغدادی ص ۱۱۰-۱۰۶.

۴- واغیر فی طلب الشی، انکمش فيه وجد فی طلبه یعنی در بدست آوردن يك چیز خویشتن را خسته و فرسوده گردانید. گوئی کسیکه در انجام يك کار شتاب میکند و گرد و خاک بر می انگیزاند و آنکس گرد آلود میشود، چه (مغیر) گرد آلود و خسته، و نیز کسانی که ساز و آواز و ترانه می-خوانند و شاد میشوند ایشانرا: (مغیره) گویند.

شافعی گفته است: «اری الزنادقه وضعوا هذا التغبیر لیصد واعن ذکر الله و قراءة القران» لسان العرب ماده (غبر)

و گویا این گروه از ایرانیان زرتشتی را از این روی عباریه میگفته اند که این راه و روش را درست کرده در پیش پای مردم گذاشتند تا مردم را از اندیشه های تازیان و پیروی ایشان بازدارند چنانکه شافعی گفته است: «اری الزناقه.....»

هم اکنون در جنوب عراق عرب یعنی از کوفه و کرانه های فرات تا بصره میان توده مردم دشنامی معمول میباشد که یادگار و بقیه باقیه است از تبلیغات خلفاء بر علیه قرامطه، عوام الناس بهم ناسزا گفته خطاب میکنند یا اغبر.